

## تیترا: امام خمینی(ره): نکند یک مرتبه متوجه شوید که انجمن حجتیه‌ای‌ها همه چیزتان را نابود کرده‌اند

زیرتیترا: «انجمن حجتیه از دیدگاه حضرت امام و مقام معظم رهبری»

در چند سال اولیه‌ی تأسیس نظام جمهوری اسلامی، یکی از مهم‌ترین نیازهای جامعه‌ی انقلابی آن روز، برقراری آرامش هرچه بیشتر برای ایجاد ثبات در کشور و سامان دادن به اوضاع بود. آرامشی که توسط دشمنان کینه‌توز و دوستان جاهل، هر از چندی مورد حمله واقع می‌شد. موضوعاتی همچون اجرای دولت موقت، غائله بنی‌صدر، اقدامات جبهه‌ی متحد ضدانقلاب، ترور مسئولین نظام، کودتاهای نافرجام، شورش‌های تجزیه‌طلبانه، جنگ تحمیلی و... هر یک به‌تنهایی می‌توانست نظام نوپایی را سرنگون کند.

یکی دیگر از موضوعاتی که در ابتدای انقلاب هر از چندی بحث روز می‌شد، موضوع انجمن حجتیه بود. از اصلی‌ترین تفاوت‌های این موضوع با دیگر مسائل، تفاوت بسیار زیاد موضعگیری‌های نیروهای خط امامی در مورد انجمن بود. عدم شناخت دقیق انجمن، چنددستگی اعضای آن پس از پیروزی انقلاب و سیاست‌های منحصر به فرد سران انجمن در تغییر مواضع و همراه نشان دادن خود با نظام، از جمله عواملی بود که سبب دشواری تشخیص نحوه‌ی برخورد صحیح با این گروه می‌شد. قبل از ورود به موضوع اصلی این مقاله که گذری بر مواضع حضرت امام و مقام معظم رهبری در مورد انجمن می‌باشد، لازم است تا برای درک بهتر فضای تاریخی مورد بحث، مروری بر خاطرات یکی از مسئولین آن زمان داشته باشیم.

قیل‌وقال‌ها در مورد انجمن حجتیه از سال 1360 به بعد فزونی یافت. آقای هاشمی‌رفسنجانی که در آن زمان رئیس قوه‌ی مقننه بود، در خاطراتش به جلسه‌ای در تاریخ 60/6/19 به‌همراهی چند تن از مسئولین در محضر امام، اشاره نموده و می‌نویسد: «آقای خزعلی، درباره انجمن حجتیه و صلاحیت دینی آن‌ها صحبت کرد و از امام می‌خواست که ایشان جلوی موج مخالفت با آن‌ها را که برخاسته، بگیرند. به بعد موکول شد.»<sup>1</sup> تنها حدود دوماه بعد، حساسیت‌ها در مورد انجمن بدین‌شکل بیشتر شد: «آقای جنتی، عضو شورای نگهبان در نماز جمعه قم سئوالاتی در مورد آن‌ها طرح کرده‌اند و تبدیل به مسئله روز شده. نباید مزاحم آن‌ها شد. افراد مسلمان و معتقدی هستند؛ ولی انقلابی نیستند. معروف است شاخه‌ای از آن‌ها ولایت‌فقیه را قبول ندارند؛ ولی خودشان منکر این اتهامند.»<sup>2</sup> البته انجمنی‌ها نیز ساکت ننشسته و تمام همت خود را صرف دفاع از خویش می‌نمودند: «دو نفر از رهبران انجمن حجتیه، آقایان سجادی و رفیعی آمدند و اسنادی از همکاری‌شان با انقلاب و آماری از خدمات‌شان در مبارزه با بهائیت‌ها دادند. گفتند سه‌هزار نفر از بهائیت‌ها را هدایت کرده‌اند و جلوی انحراف پنجاه‌هزار نفر را گرفته‌اند و توطئه این باند را در ایران خنثی کرده و طرفدار ولایت فقیه هستند و از فشاری که روی آن‌ها می‌آید و در بعضی از جاها، آن‌ها را پاکسازی می‌کنند، گله داشتند و از اظهارات من راضی بودند.»<sup>3</sup> آقای هاشمی یک‌روز پس از این نوشتار، می‌نویسد: «آخرش شورای فرماندهی سپاه آمدند و راجع به مشکلات سپاه، مطالبی داشتند. وضع جنگ را گفتند و اطلاعاتی از سرکوبی ضدانقلاب دادند و درباره انجمن حجتیه که سپاه با آنها مخالفت می‌کند، مطالبی گفتند و از من برای حفظ موقعیت سپاه، کمک خواستند.»<sup>4</sup> مراجعات انجمنی‌ها و مخالفین‌شان به مسئولین مملکتی آن هم با این فاصله‌ی زمانی، حکایت از اغتشاش و نابسامانی قضاوت در مورد انجمن دارد. از سوی دیگر گروه‌های چپی همچون حزب توده، جهت اغراض حزبی‌شان بر آتش این اختلافات می‌دمیدند. مسلماً علت مخالفت آنان با انجمن، همچون علت مخالفت نیروهای حزب‌اللهی با انجمن نبود، اما به هرجهت این انجمن حجتیه بود که با انتشار جزوات و مقالات، گاه به‌حق و گاه به ناحق کوبیده می‌شد. همه‌ی این مسائل در شرایطی صورت می‌گرفت که کشور در بحرانی شدید قرار داشت. در کشور جنگ زده‌ای که در یک‌سال، سه رئیس‌جمهور به‌خود دیده و هرروز نیز اخبار ترور مسئولین سطح بالای کشور توسط گروهک‌های معاند منتشر می‌شود، به یقین مسئله‌ی انجمن حجتیه موضوع اصلی نبوده است. لذا افرادی همچون آیت‌الله خامنه‌ای که در آن زمان رئیس‌جمهور بودند،

1 - عبور از بحران، کارنامه و خاطرات هاشمی‌رفسنجانی، نشر معارف انقلاب، چاپ نهم 1386، ص 231

2 - همان، ص 297

3 - همان، ص 319

4 - همان، ص 320

سعی داشتند تا از موج اصلی کردن فرعیات بکاهند تا به مرور زمان و به دور از جنجال و هیاهو، به فرعیات نیز رسیدگی شود. به همین دلیل ایشان در مصاحبه‌ای که با روزنامه‌ی اطلاعات در تاریخ 1360/10/6 انجام دادند، در مورد انجمن حجتیه فرمودند: «انجمن حجتیه به آن عده‌ای گفته می‌شود که در طول بیست و چند سال، همّت را مصروف می‌کردند برای پاسخ‌گویی و مقابله با شبهات بهائی‌ها در ایران. البته می‌دانیم که بهائی‌ها بیش‌تر یک باند سیاسی بودند تا یک گروه مذهبی و فکری، اما این سؤال که این‌ها چگونه هستند و اشاره به فرمایشات آقای جنتی، به نظر من این سؤال، یک سؤال طبیعی و درستی نیست. من بدون این که شما را در طرح این سؤال متهم بکنم، نفس وجود این مسئله را و عمده‌کردن مسئله‌ی انجمن حجتیه را در جامعه متهم می‌کنم و کسانی را که برای اولین بار این شایعه و این بحران مصنوعی را سعی کردند به وجود بیاورند، ناخالص می‌دانم.

به نظر من در میان افرادی که در انجمن حجتیه هستند، عناصری انقلابی، مؤمن، صادق، دل‌سوز برای انقلاب، مؤمن به امام و ولایت- فقیه و در خدمت کشور و جمهوری اسلامی پیدا می‌شوند. هم‌چنان که افرادی منفی، بدبین، کج‌فهم، بی‌اعتقاد و در حال نق‌زدن و اعتراض هم پیدا می‌شوند. پس انجمن از نقطه نظر تفکر سیاسی و حرکت انقلابی، یک طیف وسیعی است و یک دایره‌ی محدودی نمی‌باشد. بنابراین ما نمی‌توانیم بگوییم که انجمن، نوع اول است یا نوع دوم. زیرا در انجمن هم از نوع اول و هم از نوع دوم کسانی هستند و شاید هم از هر دو نوع کسان زیادی وجود دارند و من وقتی که نگاه می‌کنم، یک چنین حقیقتی را می‌بینم و از طرف دیگر که نگاه می‌کنم می‌بینم که سؤال از حال انجمن و اصرار بر ردّ یا قبول انجمن امروز از سوی گروه‌هایی در جامعه‌ی ما دارد اوج می‌گیرد. احساس می‌کنم که این یک حرکت طبیعی نیست و حرکتی است که امروز دارند به وجود می‌آورند.

جناب آقای جنتی برادر عزیزمان که بنده برای ایشان احترام زیادی قائلم، بعد از آن خطبه‌ای که طی آن راجع به انجمن حجتیه سؤالاتی کردند، یک شب پیش من آمدند و من از ایشان سؤال کردم که چه طور شد این مسئله را مطرح کردید؟ ایشان در حالی که از آن چه واقع شده بود، خشنود نبودند، گفتند: حال کاری است که صورت گرفته، چگونه باید جبران کنیم؟ و من به ایشان پیشنهاد کردم جبران‌ش به این صورت است که شما در نماز جمعه نسبت به کسانی که می‌خواهند از بیان شما سوء استفاده کنند و این مسئله را به صورت یک جریان عظیم در بیاورند و آن را در جامعه عمده بکنند و به صورت تضادّ اصلی انجمنی و ضدّ انجمنی در بیاورند، شما اخطار بکنید و بگویید که نظر شما به هیچ‌وجه این نبوده است که تضادّ اصلی در جامعه‌ی ما، تضادّ انجمنی و غیرانجمنی است. و اگر خود انجمنی‌ها در پاسخ سؤالات شما یک حرف قابل قبول و قابل تعریف آوردند، آن را مجدداً در نماز جمعه مطرح بکنید. ایشان قبول داشتند که این مصلحت است و بعد هم انجام گرفت. حالا به شکل کافی یا وافی، من آن را دقیقاً نمی‌دانم، اما می‌دانم که ایشان خودشان از آن چه اتفاق افتاده بود و آن چه فرموده بودند، خشنود نبودند. ... من معتقدم که تضادهای اصلی ما در جامعه، این‌ها نیست. تضادّ اصلی ما، تضادّ انقلاب ما با ضدّ انقلاب‌های جهانی و آن‌گاه ضدّ انقلاب‌های داخلی است. ما بایستی ضدّ انقلاب‌های داخلی را پیدا کنیم و از حرکات‌شان جلوگیری و پیش‌گیری کرده و عمل آن‌ها و جراحاتی که بر پیکر جامعه به وجود می‌آورند، درمان کنیم و با ضدّ انقلاب‌های خارجی به شدّت بجنگیم.»<sup>۵</sup>

همان‌گونه که از این سخنان کاملاً مشخص است، ایشان سعی در اثبات این امر دارند که تضادّ اصلی در جامعه‌ی ما، تضادّ انجمنی و غیر انجمنی نیست. لذا سخنان‌شان را به گونه‌ای بیان فرمودند که نه تأیید انجمن شود و نه نفی آن. چرا که در هر دو صورت، باز سوژه‌ای جدید می‌شد برای بالاگرفتن اختلافات. امّا متأسفانه برخی امروزه، بدون توجه به شرایط آن روزگار، این سخنان مقام‌معظم‌رهبری را حمل بر تأیید کلی انجمن کرده و از آن سوء استفاده می‌کنند. آیا اکنون نیز پس از گذشت سی سال از بحران‌ها، در فضایی آرام و با نگاهی تاریخی نمی‌شود به فرعیات آن زمان پرداخت؟ آن هم فرعیاتی که اکنون نیز کاملاً فعّالند.

با نگاهی به سخنان امروزه‌ی مقام‌معظم‌رهبری، نمونه‌هایی یافت می‌شود که ایشان بعضاً به نقد تفکراتی پرداخته‌اند که شامل دیدگاه انجمن حجتیه هم می‌شود. به عنوان مثال در تاریخ 88/10/21 در دیدار با جمعی از نمایندگان فراکسیون انقلاب اسلامی مجلس هشتم، می‌فرمایند: «قبل از انقلاب، در دوران مبارزه و نهضت هم همین جور بود. یک عده‌ای بودند که حرف را قبول نداشتند، یک عده‌ای هم

قبول داشتند - یا اجمالاً یا تفصیلاً - لیکن آماده نبودند بیایند توی میدان. آن وقت انسان به خاطر این‌ها خون دل می‌خورد. این‌ها می‌فهمیدند هم که دستگاه، دستگاه ظالمی است و باید در مقابل او ایستاد و باید مبارزه کرد؛ اما نمی‌آمدند دیگر. حاضر نبودند در دسرهاش را قبول کنند.<sup>6</sup> آری امروز است که می‌شود برخی از این خون دل خوردن‌ها را بیان کرد، نه در اوضاع بحرانی سال 1360. البته در مورد انجمن از نگاه مقام معظم رهبری، مطالب دیگری هم وجود دارد که به سندیت آن‌ها چندان اعتماد نیست، لذا آن‌ها را مبنای نتیجه‌گیری قرار نمی‌دهیم. مثلاً عمادالدین باقی در کتاب "شناخت حزب قاعدین زمان" از قول آیت‌الله خامنه‌ای آورده است: «از لحاظ برداشت اسلامی، دو جریان عمده در دهه‌های اخیر تاریخ معاصر مشاهده می‌کنیم که این دو جریان، یکی جریان تفکر روشن‌بینانه اسلامی است و یکی تفکر سنتی و احیاناً تحریف‌شده‌ی اسلامی. (حالا با احتیاط، کلمه تحریف‌شده را به کار می‌بریم) تفکر روشن‌فکرانه آن چیزی است که در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب (مخصوصاً اوایلش) قائم به افرادی بود و در بین مردم، رواج نداشت و از یک‌جایی شروع شد که تاریخچه‌اش را کار نداریم. البته تاریخچه‌اش به تاریخچه مبارزات اسلامی و تجدید حیات اسلامی در زمان سیدجمال ارتباط پیدا می‌کند و در زمان‌های ما پخته شده و قوام و نظم گرفته بود.

جریان دیگر جریانی است که سالیان درازی است، قرن‌ها است که در بین مردم رایج است ... نگاه به توحید، نگاه به نبوت، نگاه به مسئله امامت، امام‌زمان، نگاه به انتظار و مسائل گوناگون دیگری که وجود داشته. جریان غیرروشنفکرانه یا سنتی یا مرتجعانه یا منحرف، اسمش را می‌گذاریم. این جریان، یک‌وقتی حاکم بر جامعه اسلامی بود. تفکر انجمن حجتیه عمارتی است از تشکل مدون همان جریان مرتجع قدیمی و نه چیزی بیشتر از آن. ... مثلاً فرض بفرمایید اگر چنانچه مسئله انتظار در گذشته پیش مردم همون جور مطرح بود، خوب باید امام‌زمان بیاید و اشکالات را برطرف کند، تا نیاید هیچ‌کاری انجام نمی‌گیرد، یا این‌که قبل از قیام قائم، هر قیامی محکوم به زوال و صاحبش در آتش است (که این روایت البته درست است، اما معنایش این نیست که این‌ها مطرح می‌کنند. معنایش چیز دیگری است). این در بین مردم رایج بوده، این‌ها آمدند همین‌ها را به شکل استدلالی و مدون بین خودشان مطرح کردند، استدلال کردند و تفکر اسلامی این‌ها جز این، چیز دیگری نیست.»<sup>7</sup>

متأسفانه منبع این سخنرانی ذکر نشده و فقط در پاورقی نوشته شده است: «نطق آیت‌الله خامنه‌ای، رئیس‌جمهور محبوب. متن آن موجود است.» البته با توجه به زمان انتشار این کتاب، تاکنون تکذیبی هم از جانب مقام معظم رهبری انتشار نیافته است، اما با توجه به برخی بی-اخلاقی‌های صورت گرفته در کتاب مذکور، از استناد به آن خودداری می‌کنیم.

آقای هاشمی‌رفسنجانی، تنها دو هفته پس از همان مصاحبه‌ی آیت‌الله خامنه‌ای با روزنامه‌ی اطلاعات که تضاد انجمنی و غیرانجمنی را با توجه به شرایط کشور در آن روز، مسئله‌ای فرعی دانسته بودند، در خاطراتش می‌نویسد: «فرمانده دانشکده افسری، سرهنگ حاتمی آمد و از کارشکنی انجمن حجتیه و سیاسی - ایدئولوژیک شکایت داشت.»<sup>8</sup> این‌گونه اخبار بود که کارنامه‌ی نه‌چندان درخشان انجمن را در اذهان زنده می‌کرد و اطمینان لازم را جهت سپردن پست‌های کلیدی به آنان فراهم نمی‌کرد. آقای هاشمی در خاطرات سال 1361 خود می‌نویسد: «عصر، احمدآقا آمد و نظر امام را درباره چند موضوع مورد بحث گفت. ... در مورد انجمن حجتیه، نظر امام این است که افراد مؤثر آن‌ها در پست‌های حساس و کلیدی نباشند. اگر خودشان می‌خواهند، انجمن منحل شود وگرنه نظارتی بر کار آن‌ها بشود.»<sup>9</sup> این مطلب، نشان‌دهنده‌ی آن است که امام به سران انجمن، اطمینان نداشته و همچنان قائل به نظارت بر کار آن‌ها بودند.

در آن زمان برای کسانی که می‌خواستند رقیب را از میدان به‌درکنند، اتهام انجمنی‌بودن وسیله‌ی مناسبی شده بود. در تاریخ 61/7/4 کتاب "پس از بحران" می‌خوانیم: «آقای [غلام‌عباس] زارع، معاون مستعفی وزارت کشور آمد و گله داشت که به دروغ او را متهم به عضویت در انجمن حجتیه کرده‌اند و نمی‌گذارند که کار کند. تسکینش دادم.»<sup>10</sup> همچنین آقای هاشمی حدود یک‌هفته بعد می‌نویسد:

6 - هفته نامه 9دی، شنبه 1390/7/30، ص 11

7 - در شناخت حزب قاعدین زمان، عمادالدین باقی، نشر دانش اسلامی، چاپ پنجم اسفند 1365، ص 126

8 - عبور از بحران، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی، نشر معارف انقلاب، چاپ نهم 1386، ص 356

9 - پس از بحران، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی، نشر معارف انقلاب، چاپ سوم 1386، ص 104

10 - همان، ص 187

«یکی از مدیران اداری مجلس از این که همسرش را به اتهام انجمنی بودن از معلمی اخراج کرده‌اند، شکایت داشت. قرار شد که رسیدگی کنیم.»<sup>۱۱</sup> اما از طرف دیگر نیز اخبار منفی نسبت به انجمن همچنان گزارش می‌شد. یک روز قبل از این، نوشته شده است: «از اداره دوم ارتش آمدند و از نفوذ انجمن حجتیه شکایت داشتند.»<sup>۱۲</sup> مسلماً اختلافات سپاه و ارتش با انجمن حجتیه، آن هم در زمان جنگ، و ارائه‌ی چنین گزارشاتی، موضوعی قابل بررسی فراوان است.

چنین گزارشاتی به دیگر مسئولین نظام نیز می‌رسید و باعث می‌شد تا آنان حداقل از باب دفع ضرر محتمل، نسبت به انجمن حساس شوند. البته برخی دیگر نیز با سادگی، کل این گزارشات را جو سازی و شایعه‌پراکنی دانسته، حامی انجمن در میان مسئولین شده بودند. آقای هاشمی می‌نویسد: «پیش از ظهر احمدآقا آمد. ... اشاره به ضرر و خطر انجمن حجتیه برای بعضی مقامات داشت.»<sup>۱۳</sup>

حضرت امام که تا آن زمان هیچ‌گونه موضع‌گیری علنی در مورد انجمن نکرده و حتی برای مدتی نیز آقای خزعلی را به‌عنوان ناظر خود بر انجمن نصب کرده بودند، گویا دیگر امیدی به آفت‌زدایی از این درخت کهنسال نداشتند. در آن شرایط دیگر تکیه و اعتماد بر چنین درختی عاقلانه نبود. لذا آقای هاشمی در سال 1362، یعنی پس از دو سال کشمکش در مورد انجمن، می‌نویسد: «آقای [حمید] زیارتی آمد. اخیراً به امر امام، مسئول مرکز اسناد انقلاب اسلامی شده است. امام گفته‌اند افراد حجتیه‌ای را بیرون بریزد. می‌گفت کارها می‌خواهد و باید قبلاً افرادی پیدا کنیم.»<sup>۱۴</sup> اما چنان‌چه بعدها خود آقای سیدحمید روحانی (زیارتی) در جلد سوم کتاب نهضت امام خمینی نوشت، این تصمیم کاملاً صحیح بوده است. ایشان پس از توضیحی درباره‌ی دستیابی گروه‌های مرموز سیاسی به اسناد و مدارک رژیم گذشته پس از پیروزی انقلاب، می‌نویسد: «انجمن حجتیه بر مرکز اسناد چیره شد و سرپرستی آن مرکز را بر دوش گرفت و نزدیک چهار سال در دوران سرپرستی خود در راه ربودن، نابودکردن و پنهان‌داشتن اسناد خیانت‌بار انجمن کوشش کرد. از این‌رو، امروز دستیابی به اسنادی که بتواند ماهیت این گروه‌ها را به شکل ریشه‌ای نمایان سازد، به‌آسانی به‌دست نمی‌آید.»<sup>۱۵</sup>

گزارش‌ها درباره‌ی فعالیت و تفکرات انحرافی انجمن حجتیه، روزبه‌روز نگران‌کننده‌تر می‌شد. در خاطرات 1362/3/21 آقای هاشمی آمده است: «امام‌جمعه شیروان هم به منزل آمد و از فعالیت انجمن حجتیه گفت و هم از نوار جدیدی از آقای [محمود] حلبی که صلاحیت غیر امام‌معصوم، برای بعضی از کارهای جاری انقلاب را منکر شده است.»<sup>۱۶</sup> سرانجام حضرت امام که معضل شدن انجمن حجتیه را در جامعه می‌دیدند، طی سخنانی بدون ذکر نام از شخص یا گروهی، فرمودند: «از بس تزییق شده بود در این مغزا، باورش‌شان آمده بود که ما باید برویم توی مدرسه درس بخوانیم، چه کار داریم به این که به ملت چه می‌گذرد؛ آن امر مردم، امر حکومت با قیصر است. به ما چه ربطی دارد؟ و یک‌دسته دیگر هم که ترشان این است که بگذارید تا معصیت زیاد بشود تا حضرت صاحب بیاید. ... این اعوجاجات را بردارید. این دسته‌بندی‌ها را برای خاطر خدا اگر مسلمید و برای خاطر کشورتان اگر ملی هستید، این دسته‌بندی‌ها را بردارید و در این موجی که الان این ملت را به پیش دارد می‌برد، در این موج خودتان را وارد کنید.»<sup>۱۷</sup>

پس از این بیانات حضرت امام، انجمن حجتیه که دیگر شیوه‌ی هم‌گام نشان‌دادن خود را با جمهوری اسلامی، نتیجه‌بخش نمی‌دید، تصمیم به تعطیلی ظاهری گرفت. اما می‌خواست تا دستور آن از جانب امام باشد که در آینده از این امر به نفع خود بهره‌برداری نماید. آقای هاشمی یک‌روز پس از سخنرانی امام می‌نویسد: «بعد از جلسه، با آقای خامنه‌ای ... راجع به وزارت اطلاعات و [انجمن] حجتیه [صحبت کردیم]. آقای خامنه‌ای گفتند بعد از صحبت‌های امام، [انجمن] حجتیه احساس خطر کرده و آماده اعلام انحلال است. اما مایل است به امر امام

11 - همان، ص 192

12 - همانجا

13 - آرامش و چالش، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی، نشر معارف انقلاب، چاپ سوم 1386، ص 50

14 - همان، ص 83

15 - نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم پاییز 74، ج 3، ص 188

16 - آرامش و چالش، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی، نشر معارف انقلاب، چاپ سوم 1386، ص 115

17 - صحیفه امام، ج 17، ص 533

باشد و آقای [محمود] حلبی، نامه‌ای به امام نوشته است. حدس می‌زنم امام چنین امری نکنند؛ خودشان باید اقدام کنند.<sup>۱۸</sup> در نهایت انجمن حجّیه با صدور بیانیه‌ای اعلام تعطیلی نمود. حجت‌الاسلام رحیمیان که از اعضای امین دفتر حضرت امام بوده، با بیان خاطره‌ای جالب، ذکاوت و شناخت دقیق امام از انجمن را ذکر می‌کند. نگاهی به فعالیت‌های کنونی انجمن حجّیه، صحت این پیش‌بینی امام را نشان می‌دهد: «در اوایل مردادماه 1362 بعد از سخنرانی حضرت امام که در آن بدون ذکر نام، انجمن حجّیه را مورد حمله قرار دادند، مضمون نامه‌ای که از سوی این تشکیلات فرستاده شده بود، مبنی بر اعلام تعطیل فعالیت‌ها و جلسه‌هایشان، به‌عرض حضرت امام رسید. قبل از قرائت متن، به‌عرض رسید که انجمن حجّیه اعلام انحلال کرده است. وقتی متن قرائت شد - که در آن تعبیر «تعطیل» به کار رفته بود - با تبسم فرمودند: "تعطیل، غیر از انحلال است. این که فایده ندارد. اگر فکر می‌کنند منظور، آن‌ها هستند، این کار اثری ندارد. آن‌ها که فاسد هستند، کار خودشان را می‌کنند و آن‌ها که سالم بوده‌اند، قبلاً هم ..."<sup>۱۹</sup> در سال‌های بعد نیز، خاطرات آقای هاشمی خالی از مباحث و مشکلات مربوط به انجمن نیست.

پس از گذشت چندسال از این وقایع و آرامش نسبی اوضاع، حضرت‌امام در آخرین سال عمر پربهرکتشان چندین بار مستقیم و غیرمستقیم به موضوع انجمن پرداختند. اولین آن‌ها در تاریخ 67/1/14 بود که طی سخنانی مفصل، برخی از دیدگاه‌های انحرافی در مورد مهدویت را ذکر نموده و به نقد آن پرداختند.<sup>۲۰</sup> دومین مرتبه‌ای که امام در مورد انجمن حجّیه تذکر دادند، در پیامی بود که خطاب به فقهای شورای نگهبان نگاشتند. مهم آن که امام در این پیام برای اولین بار به‌طور رسمی از انجمن حجّیه نام بردند و مهم‌تر آن که این پیام در سطح جامعه پخش نشد و حتی در چاپ‌های اولیه‌ی صحیفه‌ی امام نیز وجود نداشت! بعدها در ضمیمه‌ای که به‌انتهای جلد بیست‌ویکم اضافه شد، این پیام نیز به چاپ رسید. سخن گفتن از این پیام نیاز به اطلاع از متن کامل آن دارد. لذا توجه شما را به مشروح آن که چندان معروف هم نیست، جلب می‌نماییم: «حضرات فقهای محترم شورای نگهبان - دامت افاضاتهم، با سلام و آرزوی موفقیت برای شما و تمامی آنانی که قلبشان برای پیروزی اسلام می‌تپد. گاهی دیده می‌شود که بعضی از آقایان محترم در مسائلی وارد می‌شوند که موجب وهن شورای نگهبان است. فقهای محترم باید توجه داشته باشند که نباید در مسائلی که مورد درگیری هست، وارد شوند. از باب مثال در شأن شورای نگهبان و حتی خود حضرت آقای خزعلی نیست که به افراد مختلف تندی کند. این که دیگر روشن است که روی منبر و یا هر کجا حرام است به مسلمانی نسبت کمونیستی داد. بر فرض که ایشان بگویند من نسبت ندادم، ولی این را که معترفند که گفته‌اند: می‌گویند آقای سلامتی کمونیست است. آیا این توهین و گناه بزرگ از شخصی که عضو شورای نگهبان است، آن هم به مسلمانی که نماینده‌ی مردم تهران است، شرعاً چه صورتی دارد؟ مادامی که شما این‌گونه عمل می‌کنید، باز هم توقع دارید جوانان انقلابی تند، احترام شما را بگیرند؟

آیا شخصی که می‌آید نزد فقهای شورای نگهبان و می‌گوید: اگر گناهی هم کرده‌ام توبه می‌کنم، راه درستی را رفته است یا کسی که روی منبر این توبه را به عنوان ضعف یک نماینده نقل می‌کند؟ بحث بر سر خوبی و بدی نمایندگان و سایر افراد نیست، بحث بر سر راه گناه و کج‌رفتاری است. همه باید توجه کنیم که آلت دست بازیگران سیاسی نشویم. باید سعی شود آقایان به عنوان منبری پرخاشگویی که تا این مرحله حاضر است پیش رود، معرفی نشوند.

شما نگویند آن‌ها به ما بد می‌گویند و ما با این صحبت‌ها جواب آن‌ها را می‌دهیم. آن‌ها که به شما بد می‌گویند، پست مقدّس شورای نگهبان را ندارند. شما در مکانی نشسته‌اید که باید خیلی از مسائل را با سکوت و وزانت خویش حل کنید. حواستان را جمع کنید که نکنند یک‌مرتبه متوجه شوید که انجمن حجّیه‌ای‌ها همه‌چیزتان را نابود کرده‌اند. من به شما آقایان علاقه‌مندم ولی لازم می‌دانم گاهی که

18 - آرامش و چالش، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی، نشر معارف انقلاب، چاپ سوم 1386، ص 146

19 - در سایه آفتاب، محمد حسن رحیمیان، مؤسسه پاسدار اسلام، چاپ سوم 1371، ص 229

20 - صحیفه امام، ج 21، ص 13

مسئله‌ای را می‌بینم، تذکر دهم.»<sup>۲۱</sup> همان‌گونه که از متن نامه مشخص است، ظاهر موضوع هیچ ربطی به انجمن حجّیه ندارد و صرفاً مربوط به نحوه‌ی برخورد حضرت آقای خزعلی با یکی از نمایندگان مجلس است. اما نکته در عبارات نهایی امام نهفته است. این نامه نشان می‌دهد که امام این گروه را همچنان در پشت پرده، فعال دانسته و تا چه‌میزان در مورد آنان احساس خطر می‌کردند.

اما معروف‌ترین موضع‌گیری صریح امام در مورد انجمن حجّیه، در پیام تاریخی منشور روحانیت آمده است؛ پس از اتمام جنگ تحمیلی و سه‌ماه مانده به رحلت معمار انقلاب. گویا وقت آن رسیده بود تا امام از خون‌دل خوردن‌ها بگویند. ایشان در این پیام خطاب به علما، روحانیون و طلاب در مورد متجربین هشدار داده و پس از بیان مقدماتی، انجمن حجّیه را به‌عنوان یکی از مصادیق این طرز تفکر معرفی نموده و می‌فرماید: «باید مراقب بود که تفکر جدایی دین از سیاست از لایه‌های تفکر اهل جمود به طلاب جوان سرایت نکند و یکی از مسائلی که باید برای طلاب جوان ترسیم شود، همین قضیه است که چگونه در دوران وانفاسی نفوذ مقدّسین نافهم و ساده‌لوحان بی‌سواد، عده‌ای کمر همت بسته‌اند و برای نجات اسلام و حوزه و روحانیت از جان و آبرو سرمایه گذاشته‌اند.

اوضاع مثل امروز نبود، هرکس صددرصد معتقد به مبارزه نبود، زیر فشارها و تهدیدهای مقدّس‌نماها از میدان به‌در می‌رفت؛ ترویج تفکر "شاه، سایه خداست" و یا با گوشت و پوست نمی‌توان در مقابل توپ و تانک ایستاد و این که ما مکلف به جهاد و مبارزه نیستیم و یا جواب خون‌مقتولین را چه کسی می‌دهد و از همه شکننده‌تر، شعار گمراه‌کننده حکومت قبل از ظهور امام‌زمان - علیه‌السلام - باطل است و هزاران «این قلت» دیگر، مشکلات بزرگ و جان‌فرسایی بودند که نمی‌شد با نصیحت و مبارزه منفی و تبلیغات، جلوی آن‌ها را گرفت؛ تنها راه حل، مبارزه و ایثار خون بود که خداوند وسیله‌اش را آماده نمود. علما و روحانیت متعهد، سینه را برای مقابله با هر تیر زهرآگینی که به‌طرف اسلام شلیک می‌شد، آماده نمودند و به مسلخ عشق آمدند.

اولین و مهم‌ترین فصل خونین مبارزه در عاشورای 15 خرداد رقم خورد. در 15 خرداد 42 مقابله با گلوله تفنگ و مسلسل شاه نبود که اگر تنها این بود، مقابله را آسان می‌نمود. بلکه علاوه بر آن از داخل جبهه خودی، گلوله حيله و مقدّس‌مآبی و تحجّر بود؛ گلوله زخم‌زبان و نفاق و دورویی بود که هزار بار بیشتر از باروت و سرب، جگر و جان را می‌سوخت و می‌درید. در آن‌زمان روزی نبود که حادثه‌ای نباشد، ایادی پنهان و آشکار آمریکا و شاه به شایعات و تهمت‌ها متوسّل شدند. حتی نسبت تارک‌الصلوه و کمونیست و عامل انگلیس به افرادی که هدایت مبارزه را به‌عهده داشتند، می‌دادند. واقعاً روحانیت اصیل در تنهایی و اسارت، خون می‌گریست که چگونه آمریکا و نوکرش پهلوی می‌خواهند ریشه دیانت و اسلام را برکنند و عده‌ای روحانی مقدّس‌نمای ناآگاه یا بازی‌خورده و عده‌ای وابسته که چهره‌شان بعد از پیروزی روشن گشت، مسیر این خیانت بزرگ را هموار می‌نمودند. آن‌قدر که اسلام از این مقدّسین روحانی‌نما ضربه خورده است، از هیچ قشر دیگر نخورده است و نمونه بارز آن مظلومیّت و غربت امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - که در تاریخ روشن است. بگذارم و بگذرم و ذائقه‌ها را بیش از این تلخ نکنم.

ولی طلاب جوان باید بدانند که پرونده تفکر این گروه همچنان باز است و شیوه مقدّس‌مآبی و دین‌فروشی عوض شده است. ... دسته‌ای دیگر از روحانی‌نماهایی که قبل از انقلاب، دین را از سیاست جدا می‌دانستند و سر به آستانه دربار می‌ساییدند، یک‌مرتبه متدین شده و به روحانیون عزیز و شریفی که برای اسلام آن‌همه زجر و آوارگی و زندان و تبعید کشیدند، تهمت وهابیت و بدتر از وهابیت زدند. دیروز مقدّس‌نماهای بی‌شعور می‌گفتند دین از سیاست جداست و مبارزه با شاه حرام است، امروز می‌گویند مسؤولین نظام کمونیست شده‌اند! تا دیروز مشروب‌فروشی و فساد و فحشا و فسق و حکومت ظالمان برای ظهور امام‌زمان - ارواح‌خافده - را مفید و راهگشا می‌دانستند، امروز از این که در گوشه‌ای خلاف شرعی که هرگز خواست مسؤولین نیست رخ می‌دهد، فریاد «وا اسلاما» سر می‌دهند! دیروز "حجّیه‌ای" ها مبارزه را حرام کرده بودند و در بحبوحه مبارزات، تمام تلاش خود را نمودند تا اعتصاب چراغانی نیمه شعبان را به نفع شاه بشکنند، امروز انقلابی‌تر از انقلابیون شده‌اند! "ولایتی" های دیروز که در سکوت و تحجّر خود، آبروی اسلام و مسلمین را ریخته‌اند و در عمل، پشت پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت را شکسته‌اند و عنوان ولایت برایشان جز تکسّب و تعیّش نبوده است، امروز خود را بانی و وارث ولایت نموده و ..

.. فریاد تحریم نبرد با دشمنان خدا و به‌سخره‌گرفتن فرهنگ شهادت و شهیدان و اظهار طعن‌ها و کنایه‌ها نسبت به مشروعیت نظام، کار کیست؟ کار عوام یا خواص؟ خواص از چه گروهی؟ از به‌ظاهر معممین یا غیر آن؟ بگذریم که حرف بسیار است. همه این‌ها نتیجه نفوذ بیگانگان در جایگاه و در فرهنگ حوزه‌هاست، و برخورد واقعی هم با این خطرات بسیار مشکل و پیچیده است.<sup>۲۲</sup>

### سوتیترها:

عدم شناخت دقیق انجمن، چنددستگی اعضای آن پس از پیروزی انقلاب و سیاست‌های منحصر به فرد سران انجمن در تغییر مواضع و همراه نشان دادن خود با نظام، از جمله عواملی بود که سبب دشواری تشخیص نحوه‌ی برخورد صحیح با این گروه می‌شد.

گروه‌های چپی همچون حزب توده، جهت اغراض حزبی‌شان بر آتش اختلافات داخلی می‌دمیدند. به هر حال انجمن حجتیه با انتشار جزوات و مقالات، گاه به‌حق و گاه به‌ناحق کوبیده می‌شد. همه‌ی این مسائل در شرایطی صورت می‌گرفت که کشور در بحرانی شدید قرار داشت.

در کشور جنگ‌زده‌ای که در یک‌سال، سه رئیس‌جمهور به‌خود دیده و هر روز نیز اخبار ترور مسئولین سطح بالای کشور توسط گروهک‌های معاند منتشر می‌شود، به‌یقین مسئله‌ی انجمن حجتیه موضوع اصلی نبوده است. لذا افرادی چون آیت‌الله خامنه‌ای که در آن‌زمان رئیس‌جمهور بودند، سعی داشتند از موج اصلی کردن فرعیات بکاهند.

مقام معظم رهبری در مصاحبه‌ی دی‌ماه 60 با روزنامه اطلاعات: «در انجمن هم از نوع اول [مؤمن به انقلاب] و هم از نوع دوم [کج‌فهم و اهل نق‌زدن] کسانی هستند و از طرف دیگر می‌بینم که سؤال از حال انجمن و اصرار بر ردّ یا قبول آن، امروز از سوی گروه‌هایی در جامعه‌ی ما دارد اوج می‌گیرد. احساس می‌کنم که این، طبیعی نیست و حرکتی است که امروز دارند به وجود می‌آورند.»

آقای هاشمی در خاطرات سال 1361 خود می‌نویسد: «عصر، احمدآقا آمد و نظر امام را درباره چند موضوع گفت. ... در مورد انجمن حجتیه، نظر امام این است که افراد مؤثر آن‌ها در پست‌های حسّاس و کلیدی نباشند. اگر خودشان می‌خواهند، انجمن منحلّ شود و گر نه نظارتی بر کار آن‌ها بشود.»

حضرت امام که تا آن‌زمان هیچ‌گونه موضع‌گیری علنی در مورد انجمن نکرده و حتی برای مدّتی نیز آقای خزعلی را به‌عنوان ناظر خود بر انجمن نصب کرده بود، گویا دیگر امیدی به آفت‌زدایی از این درخت کهنسال نداشت. آقای هاشمی در سال 1362، یعنی پس از دو سال کشمکش درباره انجمن، می‌نویسد: «اخیراً [حمید زیارتی] به امر امام، مسئول مرکز اسناد انقلاب اسلامی شده است. امام گفته‌اند افراد حجتیه‌ای را بیرون بریزد.»

بعدها آقای سیدحمید روحانی (زیارتی) در جلد سوم کتاب نهضت امام خمینی، راجع به تصمیم امام می‌نویسد: «انجمن حجتیه بر مرکز اسناد چیره شد و سرپرستی آن مرکز را بر دوش گرفت و نزدیک چهار سال در دوران سرپرستی خود در راه ربودن، نابودکردن و پنهان‌داشتن اسناد خیانت‌بار انجمن کوشش کرد.»

در خاطرات آقای هاشمی آمده: «امام جمعه شیروان هم به منزل آمد و از نوار جدیدی از آقای [محمود] حلبی گفت که صلاحیت غیر امام-معصوم، برای بعضی از کارهای جاری انقلاب را منکر شده است.» سرانجام حضرت امام طی سخنانی بدون ذکر نام فرمودند: «از بس تزییق شده بود در این مغزها، باورشون آمده بود که ما باید برویم توی مدرسه درس بخوانیم، چه کار داریم به این که به ملت چه می‌گذرد.»

انجمن حجتیه که دیگر شیوهی هم‌گام نشان‌دادن خود را با جمهوری اسلامی، نتیجه‌بخش نمی‌دید، تصمیم به تعطیلی ظاهری گرفت. هاشمی یک‌روز پس از سخنرانی امام می‌نویسد: «آقای خامنه‌ای گفتند بعد از صحبت‌های امام، [انجمن] حجتیه احساس خطر کرده و آماده اعلام انحلال است. اما مایل است به امر امام باشد و آقای [محمود] حلبی، نامه‌ای به امام نوشته است.»

پس از اتمام جنگ تحمیلی و سه‌ماه مانده به رحلت معمار انقلاب، گویا وقت آن رسیده بود تا امام از خون‌دل خوردن‌ها بگویند. ایشان در این پیام [منشور روحانیت] خطاب به علما، روحانیون و طلاب درمورد متحجرین هشدار داده و پس از بیان مقدماتی، انجمن حجتیه را به-عنوان یکی از مصادیق این طرز تفکر معرفی نمودند.

حضرت امام: یکی از مسائلی که باید برای طلاب جوان ترسیم شود، همین قضیه است که چگونه در دوران وانفسای نفوذ مقدسین ناهم و ساده‌لوحان بی‌سواد، عده‌ای کمر همت بسته‌اند و برای نجات اسلام و حوزه و روحانیت از جان و آبرو سرمایه گذاشته‌اند. اوضاع مثل امروز نبود، هرکس صددرصد معتقد به مبارزه نبود، زیر فشارها و تهدیدهای مقدس‌نماها از میدان به‌در می‌رفت.

حضرت امام: ترویج تفکر ... با گوشت و پوست نمی‌توان در مقابل توپ و تانک ایستاد و این که ما مکلف به جهاد و مبارزه نیستیم و یا جواب خون مقتولین را چه کسی می‌دهد و از همه شکننده‌تر، شعار گمراه‌کننده حکومت قبل از ظهور امام‌زمان - علیه‌السلام - باطل است و هزاران «ان قلت» دیگر، مشکلات بزرگ و جان‌فرسایی بودند که نمی‌شد با نصیحت و مبارزه منفی و تبلیغات، جلوی آن‌ها را گرفت.

حضرت امام: از داخل جبهه خودی، گلوله حيله و مقدس‌مآبی و تحجر بود؛ گلوله زخم‌زبان و نفاق و دورویی بود که هزار بار بیشتر از باروت و سرب، جگر و جان را می‌سوخت و می‌درید. واقعاً روحانیت اصیل در تنهایی و اسارت، خون می‌گریست که چگونه آمریکا و نوکرش پهلوی می‌خواهند ریشه دیانت و اسلام را برکنند و عده‌ای روحانی مقدس‌نمای ناآگاه یا بازی‌خورده و عده‌ای وابسته، ... مسیر این خیانت بزرگ را هموار می‌نمودند. آن قدر که اسلام از این مقدسین روحانی‌نما ضربه خورده است، از هیچ قشر دیگر نخورده است.

حضرت امام: طلاب جوان باید بدانند که پرونده تفکر این گروه همچنان باز است و شیوه مقدس‌مآبی و دین‌فروشی عوض شده است. ... دسته‌ای دیگر از روحانی‌نماهایی که قبل از انقلاب، دین را از سیاست جدا می‌دانستند و سر به آستانه دربار می‌ساییدند، یک‌مرتبه متدین شده و به روحانیون عزیز و شریفی که برای اسلام آن‌همه زجر و آوارگی و زندان و تبعید کشیدند، تهمت وهابیت و بدتر از وهابیت زدند.

حضرت امام: از این که در گوشه‌ای خلاف شرعی ... رخ می‌دهد، فریاد «وا اسلاما» سر می‌دهند! دیروز "حجتیه‌ای"ها مبارزه را حرام کرده بودند و در بحبوحه مبارزات، تمام تلاش خود را نمودند تا اعتصاب چراغانی نیمه شعبان را به نفع شاه بشکنند، امروز انقلابی‌تر از انقلابیون شده‌اند! "ولایتی"های دیروز که در سکوت و تحجر خود، آبروی اسلام و مسلمین را ریخته‌اند و ...، امروز خود را بانی و وارث ولایت نموده‌اند.



